

پروفسور محمد حسن
پرنال جامع علوم انسانی
هو سیدیقی

● دستگاہ دہشتی جان مرتضی نی داود را نجات داد
عبدالحمید اشراق

جان مرتضی نی داود را نجات داد



۳۲۴

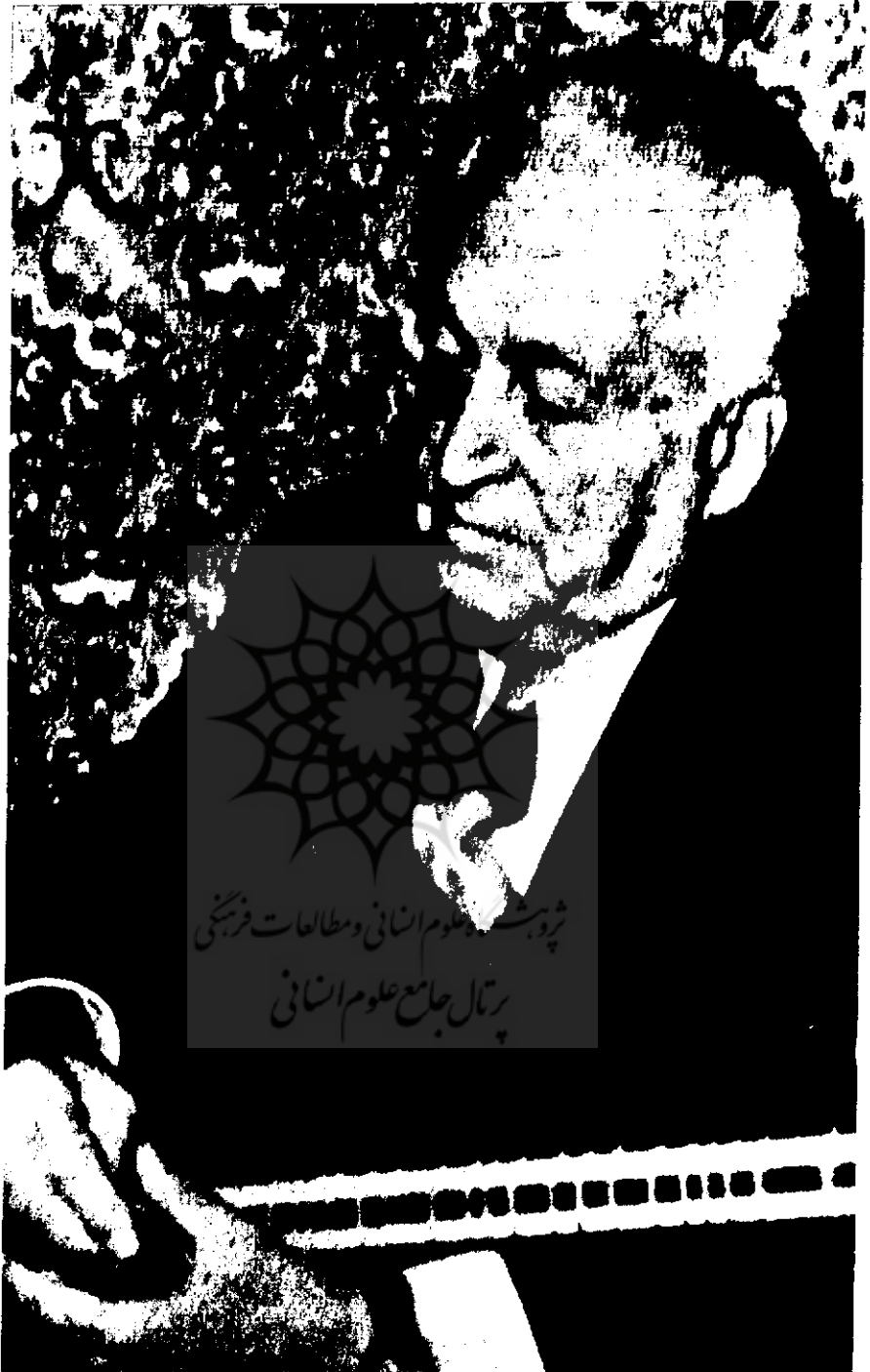
در مرداد ماه ۱۳۳۱ یعنی حدود ۵۲ سال قبل دیداری با مرتضی نی داود داشتم و چهره غمگین و متأثر او را هنوز به خاطر دارم.

ملاقات ما در منزل ایشان در سالنی نسبتاً بزرگ انجام گرفت که تعدادی میبل و یک میز میان آنها قرار داشت. علاوه بر عکسهای خانوادگی عکسهایی از هنرمندان نیز بر دیوارهای سالن به چشم می خورد.

در آن تاریخ استاد نی داود ۵۲ ساله بود و من ۲۲ سال داشتم و او مرا پسر خطاب میکرد، چون جثه ای کوچک داشتم و چهره ام به سنم نمی خورد، جوانتر نشان می دادم. پس از تعارفات اولیه و قبل از وارد شدن به گفتگوی اصلی، حکایتی را برایم تعریف کرد که نشانه ای از فرهنگ، محیط و روابط هنرمندان در آن زمان بود.

استاد مرتضی نی داود گفت: یک روز شنبه در منزل تنها بودم که صدای در را شنیدم. کسی در میزد، در را باز کردم دیدم دو نفر گردن کلفت جلوی در ایستاده اند.

آنها خودشان را به در چسبانده تا من نتوانم در را ببندم و به زور و بی اجازه وارد شدند. گفتم: آقایان چه می خواهید؟ شما کی هستید؟ چکار دارید؟ اما جوابی نشنیدم. آنها به طرف سالن رفتند و وارد سالن شدند. یکی از آنها برگشت و گفت: برو مزغونت را بیار (منظورش تار بود). من باز سؤال کردم: از من چه می خواهید؟ شما کی هستید؟ ولی یک بار دیگر بی جواب



ماندم. من به شدت می لرزیدم و نمی دانستم چه کنم و چه خواهد شد. این بار همان مرد با صدای خشن و بلند گفت: گفتم برو مزغونت را بیاور مردکه.

دیدم راهی ندارم و ناچارم. رفتم و تارم را آوردم. وقتی به سالن بازگشتم، دیدم روی میز وسط سالن دو کارد بلند گذاشته اند. احساس کردم تکلیفم روشن شده و آنها مرا خواهند کشت. استاد در حالیکه این جمله را بر زبان می راند حالت چهره اش دگرگون شد احساس کردم اثر آن حادثه - که بسیار عمیق بوده - هنوز در ذهنش باقی مانده است.

استاد نی داود در ادامه گفت: با دیدن کاردها بدون اینکه چیزی بگویم، بی آنکه به آنها نگاه کنم، نشستم و تارم را کوک کردم، ولی خودم نبودم.

چند مضراب روی سیمهای سفید و زرد زدم اما حواسم متوجه شنیدن صدای سیمها نبود. فقط به عاقبت کار می اندیشیدم و فکر می کردم برای نجات خود چه باید بکنم.

بی آنکه تصمیم بگیرم کدام قطعه را بنوازم پرده های دستگاه دشتی زیر پنجه هایم آمد و آن را آغاز کردم. باز خودم نبودم و بی اختیار و بی برنامه نواختم. انگشتهایم با لرزش روی پرده ها حرکت می کردند، مقدمه دستگاه دشتی کمی طول کشید آنهم دست خودم نبود.

این وضعیت به قدری مرا ناراحت کرده بود، که هیچ ضربه قوی ای روی سیمها نمی زدم یعنی قدرت از من سلب شده بود و توانایی آن را نداشتم.

پس از نواختن مقدمه دستگاه دشتی، که ظاهراً برای ایرانیان غمی نهفته دارد، یکی از آنها با فریاد کارد را عمودی روی میز کوبید و شروع کرد به فحاشی به شخصی که آنها را مجبور کرده بود بیایند و انگشت سبابه مرا برایش ببرند.

در این لحظه زبانم بند آمده بود و نمی دانستم چه باید بگویم.

استاد نی داود سپس افزود پسر، انسان در دو زمان خوب ساز می زند. یکی هنگام رنج بسیار و دیگر به وقت شادی بسیار. مرتضی خان نی داود وجودی عزیز و قابل احترام برای هنرمندان بود.

او مردی بود آرام، پخته، ساکت، مطلع و معتقد به دیانت خود. پدر بزرگش یحیی خان و پدرش بالاخان از موسیقی دانان مشهور زمان خود بودند و موسیقی در خانواده آنها یک حرفه بود و با آن امرار معاش می کردند. بنابراین استاد نی داود از دوران کودکی با موسیقی آشنا و دلباخته آن شده بود. اما پدرش راضی نبود و میل نداشت پسرش حرفه موسیقی را اختیار کند و روزی که مضرابهای پسرش - که هنوز کودک بود - را شنید، عشق او را به موسیقی احساس کرد، به او گفت: تو هم بدبخت شدی. چاره ای جز ادامه موسیقی نداری.

با وجود این او را به اجبار به مدرسه الیانس فرستاد، اما مرتضی خان موسیقی را ترجیح داد.

عاقبت پدرش او را ابتدا نزد شاگرد آقا حسینقلی و سپس نزد خود آقا حسینقلی، استاد تار آن زمان که از خانواده فراهانیها بود، فرستاد و مرتضی خان پس از مدتی به کلاس درویش خان راه یافت. او در تمام این کلاسها یکی از شاخصترین هنرجویان بود بطوریکه در کلاس درویش خان به دریافت سه نشان و تقدیر نامه نائل شد.

هنر موسیقی در خانواده آنها موروثی است و چهار برادر و چهار خواهرش نیز با موسیقی آشنا بودند.

موسی خان برادر مرتضی خان نیز خوب ویلن می‌نواخت و من او را در مغازه‌اش که یک رادیو فروشی و روبروی بانگ ملی در خیابان فردوسی بود ملاقات می‌کردم.

موسی خان نت نمی‌دانست اما پنجه‌ای شیرین داشت و همراه با برادرش قطعاتی را ضبط کرده بودند. مرتضی خان یکی از برجسته‌ترین تار نوازان ایران بود، صدای تارش شفاف و خوش طنین بود و دست چپ چابکی داشت طوریکه ریز و مضرابهایش معروف بود. او در سال ۱۳۴۸ کلیه گوشه‌های دستگاه‌های موسیقی ایرانی را که ۲۹۷ گوشه میشد، ضبط کرد و نام آنها را نیز ذکر نمود.

مرتضی نی‌داود علاوه بر اینکه استاد قمرالملوک و زیری بود تنها موسیقیدانی بود که پشت جنازه وی حضور یافت. استاد نی‌داود آثار زیادی دارد از جمله، پیش درآمدها، رنگ‌ها و تصنیف‌ها که در اینجا به ذکر مرغ سحر در دستگاه ماهور با شعر ملک‌الشعرای بهار اکتفا می‌کنیم. او در سال ۱۳۶۹ در سن ۹۰ سالگی در آمریکا درگذشت.

استاد بی‌ظنیر روح شاد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تقاضا و خواهش مجدد

یکبار دیگر از مشترکین گرامی خواهش می‌کنیم وجه اشتراک عقب افتاده خود را بپردازند. این مجله به پشتیبانی مشترکین ارجمند و دوستدارانش منتشر می‌شود.